

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultura

ادبی - فرهنگی

شمی صلواتی
۰۵ جون ۲۰۱۸

مهمانی تحقیر آمیز



موقع نهار بود تعداد مهمانها هفت نفر بودند، روی میز غذاهای خوشمزه ای بود و در گوشه ای از میز غذای اسلامی "ترکیه" یا "حلال" با گوشت گوسفند درست کرده بودند ، در گوشه ای از میز کنار هم، خیلی زیبا به سبک ترکی یک پارچ بزرگ دوغ و چند لیوان گذاشته بودند و همین طور روی میز با بطرهای شراب که دل را با خود می برد چیده شده بود، همه سر میز رفتیم.

بشقابهای بزرگ غذا با زیبایی خاصی چید شده بود، زیبایی خاص غذا ها اشتها آور بود من یک تیکه گوشت "استیک" از گوشت خوک بر داشتم و یک پیک شراب قرمز ریختم و در حالی که به سبک خاص و زیبایی به عنوان مردی آشنا به طعم

شراب، پیک را در دستم به آرامی می چرخاندم خانم میزبان به چه دلیلی، نمی دانم ، گفت ای "آغا" مواظب باشید خدا اون بالا ست می بیند و ادامه داد که اینجا برای شما گوشت گوسفند و دوغ خوب ترکی فراهم کردیم. همین گفتار تبعیض آمیز برای ایجاد شور در من کافی بود تا در اوج هیجان و با کلاستر از خودشان در آن مجلس شور به پا کنم.

سخن را حکمیانه و اینگونه " شما مرا از خود جدا حس کرده اید و حسی که به من دادی حس نسبیست فرهنگی بود ، اما چیزهایی در تفکر من است که شما نمی توانید آن را بفهمید این که من؟ یک انسان و از خدائی که خوک و شراب را به شما ارزانی می دهد و گوشت گوسفند و دوغ را سهم من می داند منتفرم ، از خدای تبعیض ها منتفرم، از همه مذاهب و همه پیامبران منتفرم شما در اینجا حس برتری طلبی را آگاهانه یا ناآگاهانه به نمایش گذاشتید و من بدون توجه به نظر شما گوشت خوک و شراب را برای خوردن انتخاب می کنم.

و خودم را کمتر از یک مرد المانی یا از هر مردی در این جهان نمی دانم ، اما چیزی که من را از شما متمایز می کند و از شما جدا می کند گوشت گوسفند و دوغ نیست ، بلکه تفکر من، عواطف عریان انسانی ست، اوج زیبایی زندگی ست. برای زیبا دیدن ، برای انسان بودن ، برای عشق ورزیدن لازم نیست کسی باشید، یا دین خاصی داشته باشید یا خدائی داشته باشید، یا لباس خاصی داشته باشید، انسانی با موج عواطف انسانی باید باشید، اهل کشور خاص، یا داشتن دین خاص، یا نژاد، به معنای باشعور بودن نیست.

من ناخدا باورم، چون خودم را صاحب شعور می دانم ، خودم را انسان می دانم ، عضوی از این جهان خاکیم ، جهان وطنم. دوباره پیک شرابم را بالا بردم این بار به سلامتی چشمان مست زیبای بانوی میزبان، پیک را بالا بردم. با نگاه پر از نفرت به مرد میزبان و گفتم "به سلامتی چشمهای مست هسمرتان و بعد سری تکان دادم و گفتم "شما با وجود این بانوی مهربان مرد خوش شانسی هستی قربان؟ پدر بزرگم می گفت مجلسی که با تمام وجودت تو را پذیرا نبود ترک کن" و من مجلسی را که به آن تعلق نداشتم ترک کردم اما با گامهای شتابان.